

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

مبنای محقق خوئی این شد که ما یک دلالت مطابقی از آیه ی اوفوا بر لزوم داریم - البته فعلا فقط فهرست اقوال را داریم می گوئیم. تحقیق آن ها برای بعد است - از طریق این دلالت مطابقی می خواهیم یک دلالت التزامی بر صحت درست کنیم. چون هر عقدی که لازم بود قطعاً صحیح است. یعنی افاده ی ملکیت کرده است که ملکیت لازم شده است. منتهی چون معتقدند که دلالت مطابقی بر لزوم، در معاطاة بنا بر نظر شیخ از حجیت می افتد و آیه ی اوفوا معاطاة را نمی گیرد - چون شیخ معاطاة را براساس مخصصی به نام اجماع، عقد جائز می داند نه عقد لازم - وقتی آیه در لزوم معاطاة حجیت نداشت دلالت التزامی اش دیگر نمی شود باقی بماند. لذا نمی شود برای صحت معاطاة از آیه ی اوفوا استفاده کرد. لذا وقتی در این بحث خودمان هستیم، آقای خوئی آیه ی اوفوا را نمی آورد و معتقد هستند که جناب شیخ اعظم هم نمی آورند. واقعا هم نیاورده اند. بعد گفتیم که این قلت به این که آیه ی احل چطور می شود؟ این آیه هم معاطاة را در لزوم نمی گیرد! اگر معاطاة عقد جائز شد هم از آیه ی بیرون احل می رود هم از آیه ی اوفوا بیرون می رود و هم از لا تاكلوا بیرون می رود. فرض بر این است که معاطاة عقد جائز است. پس اگر از اوفوا بیرون رفت از احل هم باید بیرون برود. با این استدلال، شیخ نباید احل را بیاورد در حالی که آورده است. نباید لا تاكلوا را بیاورد در حالی که آورده است. ولی اوفوا را نیاورده است.

جواب داده اند که مدلول مطابقی احل، صحت است. مدلول مطابقی آیه ی تجارت، صحت است. لزوم مدلول التزامی آن است. دیروز در آیه ی تجارت، به طور مختصر پیاده اش کردم. یعنی از اطلاق جواز اکل بعد الفسخ، لزوم نتیجه می شود. و الا مدلول مطابقی اش را چه می دانند؟ صحت می دانند. لذا می گویند اگر آیه ی احل، مطابقت صحت را داد، آیه ی تجارت مطابقت صحت را داد و لزوم را التزاما داد و از طرف دیگر معاطاة لازم نبود، عیبی ندارد. معاطاة می تواند از مدلول التزامی بیرون برود. عدم حجیت مدلول التزامی ربطی به حجیت مدلول مطابقی ندارد. اما اوفوا بر عکس بود. آیه ی اوفوا، اول لزوم را داد و از لزوم به صحت می رسیدیم. لذا اگر حجیت آن در مدلول مطابقی مخدوش بشود در مدلول التزامی اش هم مخدوش می شود.

این ها را دیروز و پریروز توضیح دادیم. فعلا در مقام بیان هندسه ی کار هستیم. حالا اصل این که اصلا چنین دلالتی وجود دارد یا نه را باید رسیدگی کنیم. فعلا جواب این سوال بود که چرا آیه ی اوفوا را در لزوم آورده اند ولی در صحت نیاورده اند. این جواب سوال از طرف آقای خوئی بود. پس آقای خوئی می گوید دلالت مطابقی آیه، لزوم است.

جناب شیخ، می خواهد بگوید از آیه ی اوفوا، لزوم نتیجه می شود اما نه مطابقت! منتهی فرمایش محقق خوئی سر جای خودش درست می ماند. چون آن چه که مستقیما شیخ در حکم وضعی به آن می رسد، لزوم است. از لزوم می خواهد به صحت برسد. اما نه مثل آقای خوئی مطابقت. روح استدلال آقای خوئی، این است که اگر از لزوم به صحت رفتید، اشکال ما وارد است. حالا چه لزوم را مدلول مطابقی گرفتید که آقای خوئی گرفته است، چه نگیرید. عبارت شیخ را که می خوانیم معلوم می شود چرا ایشان لزوم را مدلول مطابقی نگرفته است ولی به لزوم رسیده است و از لزوم خواسته به صحت برسد.

جناب شیخ، در دو جا آیه ی اوفوا را آورده است. یک جا در اصالة اللزوم معاطاة آورده است که دیروز اشاره کردیم. آن جا دو نکته ی مختصر بیشتر نگفته اند. تحلیل دلالت آیه را نگفته است که ما بفهمیم سیستم شیخ چیست. فهم محتوای شیخ خیلی مهم است. آن جا دو نکته بیشتر نگفته است. یکی این که آیه ی اوفوا دلالت می کند بر لزوم معاطاة بناء بر این که عقد، یا مطلق عهد است یا عهد مشدد است. گفته یا عقد مطلق عهد است کما این که امام صادق علیه السلام در صحیحه ی ابن سنان در تفسیر قمی این طوری بیان فرموده است یا عهد مشدد است کما این که بعض اهل لغت این طوری گفته اند. که دیروز این را توضیح دادیم. "بناء" را توضیح دادیم. گفتیم "بناء" اشاره دارد به این که مفسرین در عقد، چند تا نظریه دارند. بعضی گفته اند عقد، عهد است اما نه هر عهدی. عقد آن عقود جاهلی است که اعراب جاهلی معاهده هایی داشتند که اگر یکی جنگید بقیه به کمک او بروند. بعضی گفته اند این عهد، هر عهدی نیست. بلکه آن عهد ماخوذ از اهل کتاب است که وقتی نبی مکرم صلی الله علیه و آله تشریف آمدند ایشان را تایید کنند. بعضی گفته اند که این عهد، عهد بندگی است. ألم أعهد الیکم یا بنی آدم آلا تعبدوا الشیطان. بعضی هم گفته اند این عهد، آن عقود متعارفه ی بین ماست. حالا بیع است یا اجاره است یا... شیخ می خواهد بگوید ما یک قول پنجمی را اختیار می کنیم. مطلق عهد را اختیار می کنیم که همه ی این را بگیرد. یا عهد مشدد که سر این مشدد بعدا بحث می کنیم. بعضی ها خواسته اند بگویند مشدد یعنی چیزی که در آن لفظ باشد که اگر این باشد حرف شیخ خراب می شود. بعضی گفته اند عهد مشدد یعنی عهد لازم. روی این ها بحث می کنیم. فعلا نقل حرف شیخ است. شیخ می گوید عقود جمع عقد است و عقد یا مطلق عهد است یا عهد مشدد است. وقتی مطلق عهد شد، جمع محلی به ال هم از الفاظ عموم است. عقود می شود هر عهدی. هم در معنایش اطلاق هست هم ظاهرش عام است. لذا اشکالی ندارد که هم بر عقود جاهلی پیاده اش کنم هم بر عهد اهل کتاب پیاده اش کنم، هم بر عهد الهی پیاده اش

کنم، هم بر بیع پیاده اش کنم. هیچ اشکالی ندارد. مطلقش را می گیرم. شیخ می گوید اگر مطلق عهد را قائل شدید یا کمی پایین تر، گفتید عهد مشدد، مطلقش را آقا امام صادق علیه السلام در صحیحی ابن سنان فرموده است یا به عهد مشدد قائل شدید. چون عقد، گره است. حتی بعضی از لغویین گفته اند گره ی محکم است. لذا هر عهدی نیست بلکه عهد مشدد است. ایشان می گوید اگر این باشد عیبی ندارد. این که شما در محسوسات گره می دهید بعد تشبیه معقول به محسوس می کنید و این را در قرارداد هایتان پیاده می کنید، این عهد مشدد هم باشد اشکالی ندارد. بیع را می گیرد معاظاة را هم می گیرد. معاظاة هم همان بیع است. لذا جناب شیخ می خواهد بفرماید که بناء بر این که عقد را مطلق بگیرید یا عهد مشدد بگیرید، فقط به آن سه موردی که بقیه می گفتند محدودش نکنید، یک اطلاقی به آن بدهید که همه را بگیرد.

نکته ی دوم جناب شیخ این بود که تصریح می کرد که در تحقق عهد یا عهد مشدد، لفظ دخالت ندارد. وقتی لفظ دخالت نکرد، معاظاة را می گیرد. چون معاظاة یا مصداق عهد مطلق یا مصداق عهد مشدد است که لفظ در آن دخالت ندارد. شیخ در اصالة اللزوم همین دو نکته را دارد.

دیدگاه تفصیلی شیخ اعظم در مدلول اوفوا:

در مساله ی خيارات، شیخ مفصل وجه دلالت آیه ی اوفوا را بیان کرده است. ما هم چون بیان شیخ را قرار می دهیم، اول بیان ایشان را از خيارات، تکمیلا لبحث اصالة اللزوم، ذکر کنیم. خود ایشان هم در اوائل بحث خيارات این تعبیر را دارند: و قد اشرنا فی مسألة المعاظاة اليها - یعنی الی عمومات دال بر لزوم - نذکرها هاهنا تسهیلا علی الطالب فمنها قوله تعالی: اوفوا بالعقود.

اولین آیه را هم آیه ی اوفوا قرار می دهد. چرا اولین آیه می آورد؟ چون این آیه، مستقیماً دلالتش بر لزوم است. دیگر نمی گویم مطابقت، می گویم مستقیماً! صحت را از طریق لزوم به دست می آورم. علت این که آقای خوئی می گفت مطابقت، با بیان شیخ، معلوم می شود. من می گویم مستقیماً اول لزوم را به ما می دهد بعد از لزوم اگر رسیدیم به صحت می رسیم. بعد ایشان توضیح می دهد که:

اوفوا بالعقود دلّ علی وجوب الوفاء بكل عقد.

بعد برای توضیح می فرماید که مراد از عقد، مطلق العهد کما فسّر به فی صحیحة ابن سنان المرویه فی تفسیر علی بن ابراهیم - حالا شما آدرس را ببینید. این حاشیه که دست من است همین است - او ما یسمی عقدا لغة و عرفا.

ما یسمی عقدا، یعنی همان بعض اللغویینی که آن جا فرمود، یعنی عهد مشدد. آن جا هم این طوری گفت. فرمود: مطلق عهد است کما عن الصادق علیه السلام یا عهد مشدد است کما عن بعض اهل اللغة. این قسمت اول است.

منتهی قسمت دوم را آن جا نمی گوید اما این جا می گوید وهمه ی دعوای این آیه همین قسمت است. چون اختلاف در بخش اول که ما بگوییم عقد، مطلق عهد یا عهد مشدد است، تقریباً کم است. یعنی در این مساله یکی دو نفر منفرد هستند مثل محقق نائینی که آن را رسیدگی می کنیم، اما این قسمت خیلی درگیری دارد.

سوال این است که آیا از صیغه ی افعال اوفوا، وجوب تکلیفی در می آید یا نه! بلکه صیغه ی افعال آن ارشاد به حکم وضعی است. این خیلی محل درگیری است.

سوال بعدی که خیلی محل درگیری است این است که وفاء یعنی چه؟

براساس این که ما بگوییم وفاء یعنی عمل به مقتضای عقد - که شیخ هم همین را اختیار کرده است - بر اساس این حرف، دو تفسیر از آیه وجود دارد. یکی تفسیری است که شیخ ارائه می دهد و براساس آن می خواهد اصالة اللزوم را درست کند و یکی هم تفسیری است که علامه حلی در مختلف دارد و مختار استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله جوادی دام ظلله است. اگر کسی گفت وفاء یعنی عمل به مقتضای عقد، شیخ می خواهد بگوید هر عقدی مقتضایی دارد، چون عقد را مطلق عهد گرفتیم، نذر یک عهد است مثلا شما نذر کردید که لله علی فلان، نذر کردید که این روزه را بگیرید. عمل به مقتضای این عهد شما یعنی این که به آن عمل کنید. در مقابل عمل به مقتضای عهد، نقض عهد قرار می گیرد. نقض آن یعنی به آن عمل نکنید و ترکش کنید. اگر بیعی اتفاق افتاد، مقتضای عقد بیع چیست؟ تملیک بایع است مالش را للمشتري و تملیک مشتری است مالش را للبائع. عمل به مقتضای این تملیک یعنی چه؟ یعنی تو حق نداری که در مال مشتری تصرف کنی. این یعنی چه؟ یعنی حرمت فسخ. شیخ می گوید این که حق نداری در مال مشتری تصرف کنی یعنی فسخ حرام است. عقد بیع به شما می گوید که مقتضای من این است که این مال را به غیر دادی و این مال اوست و شما حق نداری که در مال او تصرف کنی. چرا از "حق نداری در مال او تصرف کنی" حرمت فسخ را یا وجوب لزوم را نتیجه می گیرم؟ تحلیل فنی شیخ همین است. شیخ می گوید آیا این وفاء اطلاق احوالی و عموم ازمانی دارد یا ندارد؟ یعنی اگر به تو گفتند وفاء کن به مقتضای عقد بیع، به شما می گویند که امروز وفاء کن، فردا وفاء کن، پس فردا وفاء کن، همین طور این وفاء باید ادامه پیدا کند؟ قاعدتا اطلاق دارد. به حسب ازمان، فرقی نمی کند زمان حال، امروز و فردا و ساعت بعد و ساعت آخر، در همه باید وفاء کنید. اگر به شما گفتند که در مال

مشتری تصرف نکند چون مال را به مشتری دادید و دیگر حق ندارید بدون رضایتش در مال او تصرف کنید. نسبت به احوال چطور؟ اگر شما فسخ نکردید، رجوع نکردید، حرمت تصرف دارید. اگر رجوع کردید، نمی دانید که بعد از رجوع، اطلاق احوالی هست و وفاء می گوید وفاء بعد از رجوع واجب است و تصرف بعد از رجوع حرام است، شیخ می گوید اگر این است، معنایش این است که فسخ شما باطل است. رجوع شما باطل است. چون اگر رجوع شما باطل نبود و شما حق رجوع داشتید، این مال شما بود و دیگر نمی توانستیم بگوییم که تصرف شما در مال خودتان حرام است. معنای این مطلب که آیه می گوید اوفوا بالعقود یعنی يجب الوفاء بمقتضى العقد و يحرم التصرف فى مال المشتري للبائع و يحرم التصرف فى مال البائع و إن رجع أحدهما، و این حرمت تصرف و وجوب وفاء اطلاق ازمانی و احوالی دارد، چه قبل از رجوع و چه بعد از آن، چه امروز چه فردا چه تا صد سال دیگر، این معنایش این است که عقد لازم است. تعبیر شیخ خیلی فنی است. من با عبارت شیخ کار دارم. بعدا می بینید که خیلی با این عبارت درگیری داریم براساس فرمایشات دیگر فقهاء. تعبیر شیخ این است:

و المراد بوجوب الوفاء العمل بما اقتضاه العقد فى نفسه بحسب الدلالة اللفظية — این به حسب دلالت لفظیه یعنی به حسب دلالت عقل، حالا بعضی ها یک طور دیگری معنا می کنند که غلط است چون خود شیخ همین طور معنا می کنند — نظیر الوفاء بالنذر، فإذا دلّ العقل — دلّ العقل یعنی آن دلالت لفظیه مال عقل است جای دیگری نیست — مثلا على تمليك العاقد ماله من غيره — مقتضای دلالت عقلی عقد، تملیک غیر بود، عقد گفت آقای بائع شما مالت را به مشتری دادی و آقای مشتری شما مالت را به بائع دادی — وجب العمل بما يقتضيه التمليك من ترتيب آثار ملكية ذلك الغير له فأخذه من يده بغير رضاه و التصرف فيه كذلك نقض لمقتضى ذلك العهد فهو حرام. فإذا حرم باطلاق الآية — این اطلاق همان اطلاق

ازمانی و احوالی است. وقتی وفاء واجب است در همه حال و در همه ی آنات و ازمان، حرام است تصرف در همه ی حالات، چه قبل از فسخ و چه بعد از فسخ، معنایش این است که فسخی وجود ندارد. چون اگر فسخی وجود داشت، معنا نداشت که فسخ جائز باشد اما تصرف حرام باشد. اگر فسخ جائز بود که دیگر مال خود شماست - جمیع ما یکون نقضا لمضمون العقد و منها التصرفات الواقعة بعد الفسخ المتصرف من دون رضاء صاحبه کان هذا لازما مساویا للزوم العقد - حرمت تصرف بعد الفسخ لازم مساوی لزوم عقد است. یعنی ملازم با بطلان فسخ و لزوم عقد است. چرا؟ به خاطر این که معنا ندارد که فسخ جائز باشد و حرمت تصرف بعد از فسخ باقی بماند. - و عدم انفساخه بمجرد فسخ احدهما. فیستدل بالحکم التکلیفی علی الحکم الوضعی - حکم تکلیفی، حرمت تصرف است یا وجوب وفاء، عیبی ندارد. صیغه ی افعال ظهور در وجوب دارد، وفاء واجب است و معنایش حرمت تصرف در مال غیر است - أعنی فساد الفسخ من أحدهما بغير رضا الآخر و هو معنی اللزوم - بعد یک "بل" می آورد. این بل ترقی است. چرا؟ در عبارت قبل، ما دو حکم داشتیم. یک حکم تکلیفی بالمطابقة و یک حکم وضعی بالالتزام داشتیم. چرا گفتیم بر اساس تقریر شیخ، معنای مطابقی، لزوم نیست. معنای مطابقی وجوب وفاء است به تعبیر ایشان. یا حرمت تصرف است. مدلول مطابقی تکلیفی است و از مطابقی به حکم وضعی منتقل می شوم. از باب این که آن حکم وضعی، لازم مساوی این حکم تکلیفی است. تعبیر اول شیخ این است - بل حقیق فی الاصول - اصلا در علم اصول تحقیق کردیم که دو حکم وضعی نمی شود جعل شود. حکم وضعی، مجعول نیست - أن لا معنی للحکم الوضعی إلا ما انتزع من الحکم التکلیفی.

ما مبنایمان در احکام وضعیه این است که این جا نمی توانیم جعل لزوم کنیم ولو التزاما. یک بار می گوییم جعل وجوب می کنیم مطابقت، جعل لزوم می کنیم التزاما. یک بار می گوییم اصلا لا معنی لجعل



اللزوم و فقط جعل تکلیف می کنیم، شما از جعل تکلیفی، حکم وضعی را انتزاع کنید. لذا به این بل در عبارت شیخ دقت کنید که با سازمان شیخ همراه شوید. پس شیخ یک استدلال به ظاهر آیه کرده است. گفته است که اگر مبنای اصولی من را قبول ندارید، ظاهر آیه این است که مدلول مطابقی اش، تکلیفی است که همان وجوب و فاء است و مدلول التزامی اش، حکم وضعی است که همان لزوم است. اگر مبنای من را داشته باشید، دیگر یک حکم بیشتر در آیه نیست و آن یک حکم، وجوب و فاء است شما از آن یک حکم وضعی را به نام اصالة اللزوم انتزاع کنید.

بیان اجمالی رد دو تفسیر دیگر از مدلول اوفوا، توسط شیخ:

بعد شیخ بر اساس این حرف، تفسیر علامه حلی را که مختار استاد ما حضرت آقای جوادی است رد کرده است. می گوید بر اساس این حرف، نباید دو تفسیر دیگر را قائل شد.

علامه ملازمه را منکر است. می خواهد بگوید فقط یک حکم تکلیفی در آیه هست که همان وجوب و فاء است. از آن لزوم در نمی آید. می خواهد ملازمه ی شیخ را خراب کند. فقط تکلیف در آیه هست. شیخ می گوید این حرف غلط است و اضعف از این حرف، این است که فقیهی بخواهد دو حکم در آیه بیاورد. هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی را در آن بیاورد. اضعفیت این با مبنای شیخ معلوم است. چون ایشان قائل به جعل حکم وضعی نیست. حالا اگر کسی به قول آقای خوئی، مبنای شیخ را قبول نکرد چه

اشکالی دارد که همان بیان اول شیخ را بگوید؟ بگوید هم مدلول مطابقی اش حجت است و هم مدلول التزامی اش حجت است. مدلول مطابقی اش، تکلیفی است و مدلول التزامی اش که لازم مساوی آن است وضعی است. حکم وضعی مان هم این جا لزوم است. این ربطی به آن التزام صحت ندارد. خلط نشود. شیخ می گوید این که بگویم دو حکم دارد اصلا درست نیست. یک حکم بیشتر نیست. ولی از تکلیف

می شود لزوم را در آورد. علامه می گوید نخیر! آیه می گوید وفاء یعنی عمل به مقتضای عقد. اگر عقد جائز است، وفاء به عقد، عمل به مقتضای عقد است که همان جواز است. اگر عقد لازم است، عمل به مقتضای عقد، لزوم است. ولی از این اوفوا، نمی شود اصالة اللزوم را در آورد. وقتی شما می گوید وفاء یعنی عمل به مقتضای عقد، چطور از آن لزوم را نتیجه می گیرید؟! شما بگوئید مقتضای عقد، هر عقدی، هر مقتضایی داشت شما به آن عمل کنید. اگر عرفا عقد اقتضاء جواز داشت، عمل به مقتضای عقد، عمل به جواز است. اگر عرفا عقد، اقتضاء لزوم داشت، عمل به مقتضای عقد، عمل به لزوم است.

در تفسیر علامه حلی از مدلول اوفوا، تخصیص مستهجن پیش نمی آید:

اگر این فرمایش علامه ی حلی درست در بیاید، آن موقع دیگر تخصیص مستهجن پیش نمی آید به قول حضرت آیت الله جوادی در تفسیرشان. دیگر آیه، کبرای اصالة اللزوم ندارد. کبرای اصالة اللزوم که نداشت، کثرت تخصیص در آن نیست. اگر عمل به مقتضای عقد شد، قشنگ آیه به درد معاطاة هم می خورد. دیگر نمی آیم بگوئیم اول لزوم و بعد از لزوم به چیز دیگر برسیم که لزوم به هم بخورد و معاطاة از آیه بیرون برود.

معنای شیخ را یاد گرفتیم. معنای علامه را شیخ رد می کند که باید آن را یاد بگیریم. یک معنای سوم هم آقای خوئی قائل است که باید یاد بگیریم تا برسیم به فرمایشات علامه و حضرت امام.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.